عنوان مقاله: قند آمیخته با گل (شعر استاد ذبیح الله صاحبکار در ترازوی سبکهای کهن)

کاظمی، محمد کاظم

اشاره-در آستانهء اولین سالگرد درگذشت روانشاد استاد ذبیح الله صاحبکار شاعر وارستهء خراسانی قرار داریم،جان‏ آگاهی که در صورت و سیرت نشان از بزرگان تاریخ شعر و عرفان این سرزمین داشت.به این مناسبت مطلب«قند آمیخته با گل»را که نقد و نظری است بر شعر استاد به قلم آقای محمد کاظم کاظمی تقدیم حضور شما ارجمندان می‏کنیم.

در این نوشته درپی آنیم که مبانی زیباشناسی در شعر زنده‏یاد استاد صاحبکار را دریابیم و ببینیم که شاعر در حوزه صورت شعر، چه بدایعی در کار دارد یا به کدام یک از مکاتب ادبی ما متکی است‏ منبع بررسی آثار ایشان دراین نوشتار،کتاب نسیمی از دیار خراسان‏ (گزیده اشعار پنج شاعر خراسانی)است که در آن گزیده‏ی شعرهای‏ استاد صاحبکار درج شده است.مسلما شعر صاحبکار را در حوزه‏ زیباشناسی ادب کهن بادی بررسی کرد،با همان معیارها و همان باید و نبایدها.میزان اعتبار این باید و نبایدها برای امروزیان،چندان در حوزه این بحث قرار نمی‏گیرد و فقط می‏توان به این اشارت بسنده‏ کرد که بسیاری از نظریات جدید ادبی نیز همان نظریات کهن هستند که اینک در لباسی دیگر ظاهر شده‏اند.دکتر شفیعی کدکنی در این‏ مورد سخنی زیبا دارد.می‏گوید کسانی که با اتکا بر بعضی از رهیافتهای نوین،شاهنامه فردوسی و بوستان سعدی را نظم می‏دانند و نه شعر،باید از این هراس داشته باشند که فردا کسانی آثار اینان‏ را حتی نثر هم ندانند.

باری،اگر در پی مکتبهای ادبی کهن به دنبال مکتبی برای‏ شعر صاحبکار باشیم،باید بر روی دو مکتب عراقی و هندی توقف‏ کنیم.صاحبکار خراسانی بود و دمساز با شاعران خراسانی سرایی‏ همچون شادروان استاد کمال.ولی در شعر او نشانی از گرایش به‏ مکتب خراسانی دیده نمی‏شود،هم در قالب و هم در لحن بیان و حتی محتوای شعر.درواقع از مثلث کمال،صاحبکار،قهرمان به‏ عنوان سه پیشکسوت شعر کهن حراسان،دو ضلع به مکتب هند گرایش داشتند و این نیز نکته ای درخور تاءمل است.درواقع اینان‏ کسانی بودند که سهم داشتند در بازشناسی مکتب مغفول مانده‏ هندی در مجامع ادبی امروز،به‏ویژه خراسان.بگذریم از پژوهشهای‏ ارزنده آنان درباره شاعرانی همچون صائب و کلیم و حزین لاهیجی، آشنایی اینان با شعر نحله هندی این مکتب یعنی بیدل و دیگران‏ هم قابل توجه بوده است.طوری که دکتر شفیعی کدکنی در مقدمه‏ «شاعر آینه‏ها»نقل می‏کند،پیش از ایشان،استاد صاحبکار گزینه‏ای‏ از شعر بیدل فراهم آورده بوده که در کار این کتاب نیز به کار آمده‏ است.

اما مکتب هندی،چنان که گفتیم دو شاخه یا دو نحله دارد، شاخه هندی و شاخه ایرانی.واقعیت این است که بنیان‏گذاری این‏ مکتب به دست شاعرانی بو که از نواحی خراسان و عراق(عراق‏ عجم)به هند کوچیده بودند.شعر این دسته،هرچند از نوآوری بدور نبود،باز هم مختصر شباهتی به شعر عراقی می‏رساند.این را از توجه شدی شاعری مثل صائب به حافظ و سعدی و استقبال غزلهای‏ اینان به وسیله او می‏توان دریافت.بعدا این مکتب نوبنیاد،با ذهنیت‏ و خوی و خصلت هندیان یا ساکنان اصلی هند درآمیخت و شعری‏ پدید آورد که آن را هندی مضاعف نامیده‏اند.ما در این مقام کاری‏ به ارزشیابی مقایسه‏ای این دو گرایش نیست،ولی همین‏قدر می‏توان‏ گفت که وقتی مکتب هندی در ایران بازشناسی شد،شاخه ایرانی‏ این مکتب،با اقبال بیشتری روبه‏رو شد و شاخه هندی همچنان‏ مغفول ماند،مگر در شبه قاره و افغانستان و تاجیکستان امروز.

با آنچه گفته آمد،شعر صاحبکار،به شاخه ایرانی این مکتب‏ متمایل می‏نماید،ولی این تمایل نیز در آن حدی نیست که مثلا در شعر استاد قهرمان دیده می‏شود.در عوض،شاخصه‏هایی از مکتب عراقی نیز در آن راه یافته و اثری پدید آمده است،نیمه هندی، نیمه عراقی.شاید علاقه بسیار استاد به حزین لاهیجی را نیز بتوان‏ به این گرایش مربوط دانست،چون در میان هندی‏سرایان نیز،حزین‏ عراقی‏ترین است.اینک می‏کوشیم با برشمردن شاخصه‏های مکتب‏ هندی و عراقی،جایگاه سبکی استاد در این میان را پیدا کنیم.

واقعیت این است که شاخصه‏های بارز مکتب هندی،چندان‏ مورد التفات استاد صاحبکار قرار نداشته است.مثلا ایشان به‏ «مدعامثل»که ازم یان صنایع بدیعی مهمترین دستگیره بسیاری‏ از هندی‏سرایان است،چندان التفاتی نشان نمی‏دهد و در مواردی‏ معدود از آن بهره می‏جوید مثل این بیت:

سفله را،لقمه‏ای از حکمت لقمان خوشتر خار صحرا چه کند قطره گوهر شده را؟

از ناز کخیالی‏های هندی‏سرایان نیز چیز بسیاری به شعر صاحبکار سرایت نکرده است.این درواقع مهمترین وجه اقتراق‏ ایشان با آن مکتب است.

کلیم با همه جاه و مقای که در دربار گورکانیان دارد،می‏گوید:

دلشاد از آنم دل شاد ندارم‏ وارسته منم،خاطر آزاد ندارم

و بیدل که خود گاهی برای شاهان و امیران روزگار خویش رقعه‏ و سفارشنامه می‏فرستد،این‏گونه می‏نالد:فریاد ما به گوش ترحم‏ شنیدنی استـ

محمد کاظم کاظمی

قند آمخته با گل

شعر استاد ذبیح ا...صاحبکار در ترازوی سبکهای کهن پربینوا چو نغمه تار گسسته‏ایم

در یک دسته‏بندی موضوعی،تقریبا همه‏ی غزلهای استاد صاحبکار-یا لا اقل آنها که در کتاب مورد بحث ما گنجانده شده در راسته غزلهای اندوهناک قرار می‏گیرد.در بعضی از آنها شکایت از روزگار است و در بعضی شکایت از اطرافیان و در مجموع،سهم‏ اندوه در این شعر،بسی بیش از نشاط و امیدواری است.

یک دل و یک جهان غم است مرا باز دل گوید این کم است مرا خانه‏زاد حسرتم،پرورده‏ی دامان غم‏ کس زمن بهتر نمی‏داند تبار خویش را نه ذوق می نه در سر شوق دیدار چمن دارم‏ گل شاداب در پیری گل تصویر شد ما را

شاعر حتی در بهاریه‏های خویش نیز به زودی مسیر سخن را به سوی افسوس خوردن بر عمر گذشته و دوران جوانی برمی‏گرداند:

ساقی!در این بهارم دریاب بار دیگر ترسم دگر نخندد بر من بهار دیگر تا از کنار من رفت شور جوانی و عشق‏ من رفتم از کناری،دل از کنار دیگر...

با این همه،تفاوتی ظریف میان اندوه شعر صاحبکار و بیشتر هندی‏سرایان می‏توان یافت.و آن این که در اینجا این محتوا با شخصیت شاعرش تناسب بیشتری دارد.شاعر ما نه صاحب زر بوده‏ و نه منتسب به دستگاههای قدرت،بلکه در وضعیتی به سر می‏برده‏ که می‏توان لا اقل بخشی از آن اندوه را به این وضعیت ربط داد. به عبارت دیگر،برای کسی با این انزوای زاهدانه،این مایه از اندوه‏ و حرمان،چندان هم بعید نیست.با این همه،اندوه موجود در شعر صاحبکار را می‏توان نشانه‏ای دیگر از هماهنگی محتوایی آن با مکتب هندی دانست،و برای بحث ما همین کافی است.

اما از شاخصه‏های مکتب عراقی،چه چیزی در شعر استاد صاحبکار می‏توان یافت؟به باور من،مهمترین آن،شیوایی و روانی‏ بیان است.

زبان شاعر ما،اصلا زبان هندی‏سرایان نیست.آن زبان،قدری‏ عامیانه است و برخوردار از ترکیبها و اصطلاحات رایج در زبان مردم،که گاه‏ به آن قوت می‏بخشد و گاه آن را سخیف می‏سازد.به همین تناسب، گاه تعقید و سستی‏ای در این زبان‏ می‏توان یافت که در زبان عراقی‏ دیده نمی‏شود.ولی زبان استاد صاحبکار اگر هم نگوییم به‏ سعدی و حافظ گرایش دارد، نزدیک است به زبان حزین و دیگر (به تصویر صفحه مراجعه شود) هندی‏سرایان بسیار معتدل.در این میان،گاه بیتها و مصراعهایی‏ بسیار روان و رندانه هم می‏توان دید،که شباهتین به بیان حافظ می‏رساند:

عاقبت دادم به دست دل مهار خویش را هرچه باداباد،ما کردیم کار خویش را افتاده دلم در هوس سوختن امشب‏ ای شمع،بده نوبت خود را به من امشب‏ تا می‏توان گره زد بر زلف ماهرویان‏ دل را نمی‏توان کرد مشغول کار دیگر

در این میان،نشانه‏هایی از هنرمندیهای زبانی شاعران مکتب‏ خراسان هم در شعر استاد به چشم می‏خورد که البته اندک است و نمی‏توان با وجود آنها،حکم بر توجه عمیق استاد به زبان این مکتب‏ کرد:

آن دل جز به یاد تو لرزد،به خون نشان‏ چشمی که جز به سوی تو باز است،کور کن

دیگر چیزی که شاعر ما را از شاعران سنتی خراسان جدا می‏کند و به پروردگار مکتب عراق و هند نزدیک می‏سازد،انتخاب قالب‏ غزل است.از این نظر،میتوان صاحبکار را در میان هم سلکان‏ قصیده‏سرایش امروزی‏تر دانست،چون غزل یکی از معدود قالبهای‏ کهن است که توانسته خود را با شرایط و مقتضیات دورانهای‏ گوناگون،من‏جمله عصر حاضر وفق دهد و از دور خارج نشود.

صاحبکار،در ساختار غزل نیز بینابین کار می‏کند،یعنی بیتهای‏ غزلهایش نه همانند غزلهای عراقی به هم پیوسته‏اند و نه همانند غزلهای هندی ازهم گسسته،که هر بیت‏شان سازی دیگرگونه‏ بزند و اگر مهار وزن و قافیه نباشد،همانند گله‏ای از شتران به هر سوی پراکنده شوند.

با آنچه گفته آمد،شعرسرایی صاحبکار با این سبک را در محیط سنت پسند خراسان،به ویژه انجمنهای ادبی‏ای که ایشان به آنها رفت‏وآمد داشته است،باید یک ابتکار یا حتی یک بدعت بدانیم.

این شعر را می‏توان پلی دانست میان قصیده‏های خراسانی و غزلهای‏ نوینی که در نسل جوانتر از ایشان دیده می‏شود.به همین لحاظ، نمی‏توان از لحاظ بررسی‏های تاریخی این نوع شعر را محکوم‏ و مطرود دانست.از دریچه این شعر،راهی به سوی عالم‏ رازناک مکتب هندی گشوده شده و بدین ترتیب،مسیر نوگرایی در محافل ادبی خراسان،بازتر شده است.این‏ خدمت بزرگ صاحبکار است به جامعه ادبی خراسان.

پانوشت:

(1)-نسیمی از دیار خراسان،گزیده اشعار علی باقرزاده‏ (بقا)،ذبیح الله صاحبکار(سهمی)،غلامرضا قدسی،محمد قهرمان،احمد کمالپور(کمال)،چاپ اول،کتابستان مشهد، مشهد 1370